



نگاهی به آرای «ژان ژاک روسو» متفکر سوییسی درباره آزادی و فرهنگ

روسو، متفکر فرهنگ

زهر اشعبان شمیرانی: بدون تردید، روسو اولین اندیشمند دوره جدید است که در باب نحوه پیدایش فرهنگ و تمدن اندیشیده است. وی در زمانی می‌اندیشد که آثار تحولات اجتماعی، علمی، صنعتی و اقتصادی ظاهر شده است. وضع جدید، اندیشمندانی همچون روسو را با این پرسش مواجه کرده بود که آیا براسستی آنچه تازه پدید آمده و در حال گسترش است، زندگی و دنیای بهتری برای ما فراهم کرده است. فضای غالب در این زمان، عطش روزافزون برای پیشرفت در همه زمینه‌هاست. برخی متفکران مهم‌ترین خصوصیت دوران روشنگری را خوشبینی به آینده می‌دانند.

روسو از معدود متفکرانی است که تحولات پیش‌رو را همگی ستایش نمی‌کند. وی ضمن طرح راه‌های بهبود زندگی و یافتن شیوه‌های سامان دادن به حیات اجتماعی، به شیوه زندگی طبیعی علاقه دارد و حتی انسانی را که در حالت طبیعی می‌زیسته است، از انسان متمدن قرن هجدهم سعادتمندتر می‌داند. همین علاقه وی را به تحلیل نحوه پیدایش فرهنگ جدید می‌کشاند. روسو با نگارش رساله «در باب سرچشمه نابرابری انسان‌ها» متنی بسیار مناسب و تأمل‌برانگیز برای هر پژوهشگر فرهنگ و تمدن فراهم می‌کند.

مارشال برمن، روسو را اولین متفکر مدرنیته می‌داند که شاخص‌های اصلی فرهنگ مدرن را آشکار کرد: «روسو نخستین کسی است که واژه مدرنیست را به همان شیوه‌هایی به کار می‌برد که بعدها در قرن ۱۹ و ۲۰ رواج خواهد یافت. آثار او منشأ برخی از حیاتی‌ترین سنت‌های مدرن است؛ از خیال‌پردازی نوستالژیک گرفته تا کندوکاو و انکلاونه در نفس و دموکراسی مشارکتی... روسو با اعلام این مطلب که جامعه اروپایی بر لبه مفاک، بر آستانه انفجاری‌ترین تلاطمات ایستاده است، معاصران خود را شگفت‌زده کرد».

مشهورترین اثر روسو کتاب قرارداد اجتماعی است ولی پژوهشگر باید سراغ رساله سرچشمه

است که زود هنگام این توانایی را در آغاز قوام گرفتن فرهنگ جدید نشان داده است. روسو مبنای اندیشه خود را بررسی نسبت میان انسان و طبیعت قرار داد. رساله سرچشمه نابرابری نحوه گذر از طبیعت به فرهنگ را بررسی می‌کند. «برای روسو، پدید آمدن فرهنگ با تولد عقل همزمان بود و منشأ فرهنگ را باید در قابلیت انسان در تکامل خویش جست‌وجو کرد. به نظر او، در این فراگرد ۳ گذار به موازات هم اتفاق می‌افتد: ۱- گذر از حیوانیت به انسانیت ۲- گذر از عاطفه به تعقل ۳- گذر از طبیعت به فرهنگ. ماهیت انسان متمدن با این سه دگرگونی شکل می‌گیرد. با این سه دگرگونی است که بقیه

پژوهشی، لزومی ندارد طرح روسو را کامل بپذیریم. مهم، مبنایی برای آغاز جست‌وجو و تحلیل است که این متن چنین زمینه‌ای را بخوبی فراهم می‌کند. نکته دیگر در بیان اهمیت این متن، نقد فرهنگ است. با این متن، اولین نمونه نقادی فرهنگ مدرن عرضه شده است. قوه نقادی از خصوصیات بسیار مهم انسان و از تمایزات او از سایر موجودات است. انسان با قدرت خود می‌آفریند و آفریده خود را موضوع تأمل قرار می‌دهد، آن را اصلاح می‌کند و به مرحله‌ای بالاتر می‌رساند. او برای حفظ و بهبود فرهنگی که خود آفریننده آن است، بیش از هر چیز به نقادی نیازمند است. از این حیث، روسو متفکری

نابرابری انسان‌ها برود. بر اساس شاخه‌های متعدد فلسفه و علوم انسانی، مباحث این رساله را در شاخه‌های مختلف و از مناظر مختلف می‌توان بررسی کرد. این کتاب بیش از همه حاوی مباحثی در حوزه انسان‌شناسی و فلسفه فرهنگ است. اهمیت این رساله از آن جهت است که می‌توان آن را مبنایی دانست برای هر گونه تأمل در باب فرهنگ، بویژه فرهنگ معاصر. فرهنگ معاصر صورت رشد یافته و پیچیده شده همان صورت از حیات انسانی است که با فاصله گرفتن از زندگی طبیعی آغاز شده. روسو برای بیان و توصیف چگونگی پیدایش فرهنگ و تمدن طرحی عرضه کرده است. در چنین

روسو: آزادی، ماهیت انسان، اصلی‌ترین تهدید

انسان به مثابه مسؤولیت



ماهیت انسان، به عقیده روسو چیست؟ انسان کسی است که در قبال اعمالش مسؤول است؛ کسی است که می‌تواند نیکی یا بدی کند، می‌تواند به راه راست یا به راه کج برود و اگر آزاد نباشد، این فرق بی معنا می‌شود. اگر کسی آزاد نباشد، اگر مسؤول کردار خود نباشد، اگر آنچه می‌کند به این دلیل نباشد که آن عمل خواست او است یا هدف انسانی و شخصی او است یا با آن عمل به چیزی می‌رسد که در این لحظه فقط او و نه هیچ کس دیگر خواهان آن است، پس او دیگر به هیچ‌وجه انسان نیست، زیرا مسؤولیتی ندارد. آنچه انسان را انسان می‌کند، یا ماهیت انسان، به عقیده روسو بیش از آنکه عقل باشد، مسؤولیت اخلاقی است، و مسؤولیت اخلاقی به این واقعیت بستگی دارد که انسان می‌تواند انتخاب کند؛ از میان شقوق مختلف می‌تواند آزادانه هر کدام را بی‌آنکه مجبور باشد انتخاب کند.

اگر کسی یا جباری یا چیزی، حتی اوضاع و احوال مادی، کسی را مجبور کند، باطل است. به بگویم که او انتخاب می‌کند یا مختار است. به نظر روسو، چنین کسی در آن صورت چیزی بیش از یک شیء یا مالی متعلق به دیگران نخواهد بود و از او انتظار پاسخگویی نمی‌توان داشت. نمی‌توان گفت میز و صندلی و حتی حیوانات کار خوب یا بدی می‌کنند، زیرا با هیچ کاری نمی‌کنند یا نمی‌دانند که چه می‌کنند و اگر ندانند، اساساً نمی‌توان نظر داد که کاری

می‌کنند و دست به کاری نزدن به معنای انسان نبودن است. عمل یعنی انتخاب و انتخاب مستلزم گزینش هدف است. کسی که به دلیل اجبار نتواند هدف انتخاب کند، انسان نیست. در آن صورت، چنانکه طبیعی‌دانان پیشین گفته بودند، او صرفاً مشتی رگ و پی و استخوان یا مجموعه‌ای از اتها خواهد بود، یعنی شئی حاصل جبر طبیعت و مانند اشیای بی‌جان تابع قوانین مادی. صورت دیگر قضیه این است که او نه محصول جبر طبیعت، بلکه محصول نوع دیگری جبر باشد، از این نظر که حاکمی جبار به او زور می‌گوید و مجبورش می‌کند یا مخلوق کسی دیگر است که از بیم و امید و خودخواهی او سواستفاده می‌کند و مانند لعبتکی او را آلت دست قرار می‌دهد؛ چنین مخلوقی نیز همان قدر

از انسان نیست. در واقع از آزادی کامل و توان کامل عمل محروم است، بنابراین به طور کامل چنین شخصی، به عقیده روسو، برده‌ای بیش نیست. کسی ممکن است بنا به احتیاط و مصلحت‌اندیشی بخواهد برده شود ولی این کار نفرتانگیز و انزجارآور و خفت‌بار است. «بردی... برخلاف طبیعت است». روسو به صراحت اعلام می‌کند: «ترک آزادی به معنای ترک انسان بودن و چشم پوشیدن از حقوق و حتی تکالیف بشری است... اینگونه ترک و تسلیم با سرشت انسان منافات دارد». کسی نمی‌تواند خود را به بردگی بفروشد، زیرا به محض اینکه برده شد، دیگر انسان نیست، بنابراین از آن پس دیگر نه حقوقی دارد و نه تکالیفی. به اعتقاد روسو، آزادی قابل معامله نیست!

مطلقه بد، مطلقاً پلید و پیش گرفتن راهی مباین منبع مقدس قواعد است که گاهی طبیعت، گاهی وجدان و گاهی خدا نامیده می‌شود ولی به هر حال علی‌الاطلاق معتبر است.



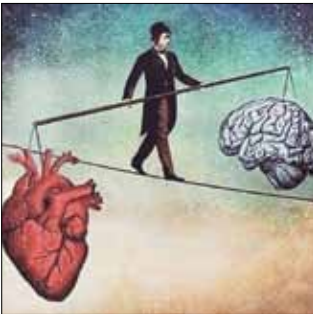
رسیدن به هدف‌های ذهنی کوتاه‌مدت یا حتی بلندمدت اختراع کرده باشد. به ادعای او، در آدمی قدرتی نهفته است که او را خواهان راه درست و گزینش راه درست می‌کند و این قدرت با قوانین مکانیکی تبیین‌پذیر نیست، زیرا چیزی است در ذات بشر و بیرون از موضوع علوم طبیعی. قوانین اخلاقی، مطلق و بی‌قید و شرط‌اند و بشر می‌داند نباید از آنها تخطی کند.

پس در اینجا به پارادوکسی برمی‌خوریم؛ ۲ ارزش مطلق داریم؛ یکی ارزش مطلق آزادی، و دیگری ارزش مطلق قواعد حقه، و به هیچ‌وجه اجازه نداریم بین آنها سازشی برقرار کنیم. اجازه نداریم به کاری که به نظر هابز امکان‌پذیر بود دست بزنیم، یعنی عملاً رژیم قانونی تأسیس کنیم که فلان قدر آزادی و فلان میزان اقتدار و فلان اندازه کنترل و فلان مقدار ابتکار فردی در آن جایز باشد. از هیچ‌یک از آن دو ارزش مطلق ممکن نیست بتوان عدول کرد: عدول از آزادی به مثابه کشتن روح جلودان آدمی است و عدول از قواعد به معنای روا دانستن امری مطلقه ناصواب،

پیش‌درآمد

مورخ نامدار «لرد آکتن» درباره «ژان ژاک روسو» گفته است: «او با قلم خود تأثیری گذاشت پیش از ارسطو یا سیسرون یا آگوستینوس قدیس یا توماس آکوئیناس قدیس یا هر انسان دیگری که با به عرصه هستی نهاده است». این سخن آشکارا اغراق‌آمیز است ولی به هر حال چیزی در آن نهفته است که کلا دور از حقیقت نیست. در مقابل، گفته مادام «دو استال» را می‌توان نقل کرد: «روسو هیچ چیز تازه‌ای نگفت ولی همه چیز را به آتش کشید».

اهمیت روسو



بزرگی روسو در چیست؟ چرا او را متفکری مهم می‌دانند؟ روسو چه گفت؟ آیا کشف بی‌سابقه و بدیعی کرد؟ آیا واقعاً هیچ چیز تازه‌ای نگفت (و حق با مادام دو استال است)؟ و اگر نگفت، پس سخن آکتن چگونه درباره او مصداق دارد؟ بعضی می‌گویند نبوغ او در فصاحت و بلاغت شگفت‌انگیز و سبک نگارش مبهوت‌کننده‌اش بود؛ مثلاً در نثر کتاب اعترافات؛ کتابی که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را آسان به زمین گذارد و بیش از هر کتاب ادبی مشابه در خوانندگان تأثیر گذاشته است. ولی آیا واقعاً در آنچه روسو گفت هیچ چیز تازه‌ای نبود؟ آیا آنچه گفت به‌واقع حرف‌هایی که نه در لباس نو بود؟ روسو به هیچ‌وجه موافق احساسات عنان‌گسیخته نیست، بالعکس، با پشتوانه‌ای از یک سنت بزرگ فلسفی می‌گوید احساسات میان مردم تفرقه می‌افکنند و عقل انسان را متحد می‌کند. عواطف و احساسات، ذهنی و فردی است و در اشخاص و کشورها و اقلیت‌های مختلف تفاوت می‌کند ولی آنچه در همه انسان‌ها یکی است و همیشه درست می‌گوید، فقط عقل است. پس این فرق مشهور که به موجب آن گفته می‌شود روسو پیامبر احساس در مقابل عقل‌گرایی سرد و خشک است، یقیناً به شهادت نوشته‌های خود او آمیخته به مغالطه است.

روسو می‌گوید در اخلاق و سیاست و درباره اینکه چگونه باید زیست و چه باید کرد و مطیع چه کسی باید بود، برخی پرسش‌ها وجود دارد که به دلیل تراکم احساسات و پیش‌داوری‌ها و خرافات انسانی و به دلیل تأثیر عوامل مختلف علی یا طبیعی، بسیاری پاسخ‌های ضد و نقیض

بعضی از آن حقوق را حفظ کنند و از بسیاری حقوق فردی بیش از آنچه هابز روا می‌داشت برخوردار شوند، زیرا آدمیان فطرتاً نیکخواه هستند و برای ایجاد آن حداقلی از ایمنی که جامعه بدون آن قادر به ادامه حیات نیست، فشار و اجبار و زور به حدی که هابز لازم می‌دانست ضرورت ندارد. به هر حال، نکته مورد نظر آریا برلین این است که بحث میان آن دو، صرفاً بحثی است در این باره که مرز را کجا باید کشید اما این مرز سیال است و جابه‌جا می‌شود. در قرون وسطا که اندیشه سیاسی بیشتر کیفیت دینی داشت، اختلافتنظر بر سر این موضوع بود که گناه آغازین (آدم و حوا) که بشر را بد نهاد و حریص و نافرمان کرده است، در او قوی‌تر است یا عقل طبیعی و خداداد که آدمی را به طلب هدف‌های پاک و درستی برمی‌انگیزد که خداوند

در او به ودیعه گذاشته است. در عصرهایی که سکولارتر شدند و به این دنیا بیشتر توجه کردند، آن مفاهیم به نحوی نامحسوس صورت سکولار پیدا کرد و همان بحث درباره اینکه خط مرزی کجاست، به شکلی سکولار، تاریخی یا روانشناختی درآمد. مسأله این شد: «چقدر آزادی و چقدر اقتدار؟ چقدر الزام و اجبار و چقدر آزادی فردی؟» نوعی سازش لازم بود

در مقابل، لاک عقیده داشت آدمیان بیشتر خویشت تا خبیث و لزومی ندارد مرز را اقتدر به نفع اقتدار وسیع بگیریم. او معتقد بود انسان‌ها پیش از ورود به جامعه و در «وضع طبیعی» از حقوقی بهره می‌برده‌اند و می‌توان جامعه‌ای به وجود آورد که اجازه دهد حتی در جامعه مدنی

فرض کنید بگویم: «پس آزادی بی حد و حساب ممکن نیست، زیرا به هرج و مرج می‌انجامد و همه چیز به هم می‌ریزد؛ اقتدار بی حد و مرز هم ممکن نیست، زیرا افراد را خرد می‌کند و به استبداد و جباریت منتهی می‌شود، بنابراین باید حدی معین کنیم و ترتیبی بدهیم». چنین فکری برای روسو به کلی غیر قابل قبول است، زیرا آزادی را خدشه‌دار می‌کند. او آزادی را یکی از ارزش‌های مطلق می‌داند و مانند نوعی مفهوم دینی به آن نگاه می‌کند. آزادی برای او مساوی با فرد انسانی است. اینکه بگویم انسان انسان است یا بگویم انسان آزاد است، در نظر او کمابیش یکی است.



آزادی و اقتدار، از منظری نو

نخستین جنبه تعلیم روسو این است که این نحوه برخورد یکسره بی‌فایده است. تصور او از آزادی و اقتدار بسیار با تصورات متفکران پیشین تفاوت دارد. او همان واژه‌ها را منتها یا محتوایی بسیار متفاوت به کار می‌برد. آریا برلین معتقد است آنچه روسو می‌گوید غیر از معنایی است که می‌رساند، به نظر می‌رسد او در همان مسیر کهنه بحث می‌کند ولی دیدی که به خواننده القا می‌کند به کلی غیر از نقش‌مایه‌ای است که به‌ظاهر از پیشینیانش وام گرفته است. به عنوان نمونه، مفاهیم آزادی و قرارداد و طبیعت را مثال می‌زنیم، نخست، آزادی.